



پوهنیار بشیر مومن

## اسلام و چپیها

در دنیای امروزی تقریباً یک میلیارد و سیصد میلیون مسلمان زنده گی میکنند، به بیان دیگر از هر پنج نفر در سیاره ما یک نفر به یکی از شاخه های اسلامی معتقد است. اسلام بعد از عیسویت دومین دین جهانی است و در حال حاضر در حدود دو میلیارد نفر اعتقادات عیسوی دارند. به همین ترتیب در هندوستان نهصد میلیون نفر به هندوایزم باور دارند و در حدود پنجمصد میلیون در گیتی گرایش های بودائی دارند. قرار احصائیه های منابع مختلف در میان مسلمانان 83% سنی مذهب و در حدود 16% فیصد شیعه مذهب هستند و ممکن یک فیصد هم پیرو فرقه های دیگر اسلام باشند. بزرگترین کشور اسلامی از لحاظ نفوس اندونیزیا و کوچکترین آن ساحل عاج و کامرون هستند. یاد آور باید شد که اکثریت قاطع این مردم فقیر ترین مردم جهان را تشکیل میدهند به همین خاطر است که مافیای نفت و هیروئین به سهولت میتوانند تا از اعتقادات فنتیک شان سئو استفاده کنند. اسلام مانند یهودیت و عیسویت خود را دین ابراهیمی میداند و به همین لحاظ این سه دین بنام ا دیان ابراهیمی شهرت دارند. اسلام کلمه عربی است به معنی تسلیم شدن بدون قید و شرط است. اسلام با وجود تمام رنگارنگی خود و شیوه عملکرد مختص به خودش توانست در طی هزار سال خویش را در تمدن جهانی مطرح بسازد. بعد از قرن چهارم میلادی یا بعد از کشف ایالات متحده امریکا تمدن اسلامی رو به انحطاط گذاشت و تمدن غربی آرام آرام جای آن را گرفت. مردمان این کشور ها بعد از سقوط سیستم مستعمراتی انگلیس و دنیای استعمار به منظور نجات از مصیبت ها ویا دریافت مشکل کشا بطرف ایدیالوژی های غربی و تعداد دیگر بطرف دین رجوع کردند ، در همین جا است که پدیده فوندامینتالیزم شکل میگیرد. لازم به گفتن است که این پدیده در کشورهای مختلف اسلامی دارای خصوصیات خاص خود میباشد . بطور مثال اخوان المسلمین در مصر ، حزب اله در ایران وهابیت در سعودی و سلسه معدودی در پاکستان و غیره اکثر این جریانات بواسطه انگلستان و بعدها امریکا تربیه و تجهیز میشدند و بر ضد نیروهای مترقی سوق داده میشدند. چنان که در کشور ما بر ضد امان اله

خان کردند. هدف از این مقدمه چینی این است که وقتی ما به این مطلب پی بردیم که اجانب از عقاید مذهبی مردم سئو استفاده میکنند و برادر مان را بر علیه خود ما تحریک میکند . عجب! اجانب با چشمان ابی و سبز وبا موهای زرد که درون و بیرون شان با ما فرق دارد واز آن طرف اقیانوس ها میآیند ، شوق هموطن مان را پیدا میکند به اصطلاح دل او را بدست میگیرد . ولی چپ ما به تمام گلون پاره کردن هایش هنوز همسایه خویش را برادر خویش را نه شناخته هنوز روان وطن دار خویش را نشناخته و به عوض محکوم کردن خود در پی شعار دادن امپریالیزم خونخوار است . روزگار نشان داد که چپ ما بسیار بیمار گونه و غیر واقعی عمل نموده که تراژدی سالهای اخیر در قدم اول نتیجه همین سیاستها بوده است..جامعهء ما جامعه است لجام گسیخته که هنوزنورم دانا بودن نزد بسیاریها ریش دراز و بروت بردار است . توجه کنید، فقیر ترین و بیچاره ترین مردم جهان در کشور های اسلامی زیست میکنند، بیمه زنده گی اینها فقط توکل بخدا است و بس. امید و پناه گاه شان فقط به مسجد و نمازپناه بردن است . آیا تخریب عقاید اینها جنایت و وحشت نیست آیا بمبارد آخرین امید گاه و تسلاگاه شان وحشت نیست بدون شک که است.شاید در این هیچ جای تردید وجود نداشته باشد که اسلام با مردم سالاری ،دموکراسی و مدرنیته سر سازگاری ندارد. ولی این کار متخصصین و پژوهشگران این عرصه است نه کار سیایون . ساسیون به جای محکوم کردن اجانب باید خود نبط جامعه خویش رادریابند ، اعتماد مردم را به خود جلب نمایند و دل هموطن خویش را بدست گیرد تا هیچگونه بهانه و راه برای نفوذ اجانب باقی نماند . وقتی ما میگویم بنیاد گرا های جنایت کار و وحشی ولی قبل از این باید بدانیم که عملکرد چپ ما خود باعث توسعه میدان بنیاد گرائیها گردیده است . اگر صادقانه به وضعیت بنگریم در بسیاری موارد خود مان کج بحثی میکنم . ببینید وحشت و جنایت دو کلمه است که اکثرا مترداف بکار گرفته میشود جنایت به معنی گناه کبیره است . به ناحق کسی را اتهام بستن جنایت است. توهین عقاید مردم جنایت است . پاس نداشتن جنایت است، تجاوزاز هر نوع که باشد جنایت است ... و معنی اخیر آن قتل است. به همین شکل وحشت یعنی ترس و ارباب یعنی تروریزم و ترور و معنی اخیر این هم ترور یعنی قتل است . مثلا میگویند فلان کس ترور شد یعنی به قتل رسید. در نتیجه ازدیاد جنایات یعنی گناهان کبیره جامعه را وحشت فرا میگیرد و سر انجام وحشت و جنایت مکمل یکدیگراند و در تحلیل نهائی وحشت صفت حیوانی و جنایت صفت انسانی است . اما اگر حرف کج بحثی در میان باشد میشود وحشت را «عاشقانه» و جنایت را «متعصبانه» و امثال هم تفسیر کرد. به هر حال مسله اساسی نه حرفها و کلمات است بلکه خود بنیاد گرائی وسیله نیرومند است در چنگال اربابان جهان امروزی که از طریق این دین تمام کار کردهای غیر مشروع خویش را مشروعیت میبخشند. برای ایشان بنیاد گرایان متحدین گرانبها و عزیز ، و بنیاد گرائی مارکیت پر زرق و برق است که پیوسته از آن نفع برده است . چون بنیاد گرا ها با استفاده از ممبر مسجد می توانند فقرا را به نام دین تحت تاثیر خویش

قرار دهند. این یک حقیقت انکار ناپذیر است و جامعه ما خوبترین مثال آن است. ولی هر استراتژی سیاسی موثر باید این حقیقت تلخ را در ملاحظات، پیشنهادات و دربرخورد خود در نظر داشته باشد. از اینرو باید از احتیاط لازم کار گرفت، نمیشود همه اینها را تحقیر و توهین و یا به مرگ محکوم کرد.. لذا عاقلانه باید عمل کرد نه آرمان گرایانه، لازم است تا همچو اجتماعات را در مقطع های زمانی معین دقیق مطالعه نمود و شناخت. همان طوری که گفته شد اوجگیری بنیاد گرائی و افراطی چه در افغانستان و چه در جهان ضعف سازمان های چپ را هویدا میسازد که نتوانسته اند تا در جامعه حضور پر رنگ و اثر گذار داشته باشند. از اینرو نیروهای مترقی حالا باید در برابر چیزیکه دیروز غفلت کرده اند در نظر داشته باشند که اسلام سیاسی در اکثر جوامع اسلامی حضور پر رنگ دارد لذا چپ این مطلب را باید پیوسته در نظر داشته باشد. اما این حرف به این معنی نیست که سازمانهای چپی باید در پی اتحاد با آنها بشوند. بنیاد گرائی محصول کار و فعالیت منظم و بلاوقفه غرب است که نیروهای مزدور در خدمت شان قرار دارند. ولی باز هم گسترش این طرز تفکر مستقیماً بر میگردد به عدم درک و شناخت چپ از کوچه و پس کوچی خویش است. تا زمانیکه وضعیت اقتصادی مردم بهبود نیابد تا زمانیکه برای مردم کار مهیا نگردد این آهنگ خواسته و نا خواسته طنین انداز خواهد بود ریشه های اصلی این مصیبت در فقر است. فقر جمع عقیده است که با چوب به طرف تانک میدوند، فقر است که نوجوانان پدیده اعراب را پذیرفته و خود را انفجار میدهند و فقر است که با پاهای برهنه بالای کشت زار مین ها میدوند. بدون شک که سران این باندها با شبکه های مختلف استخبارات انگلیس و آمریکا در ارتباط هستند. امروز همه می دانند که انگلیس و آمریکا در مناطق جنوب و شرق چه میکنند بطور مثال همین چند روز قبل پرتاب سلاح و مهمات از طریق طیاره برای طالبان و یا حضور انگلیسها در داخل طالبان و هزارویک نوع ارتباط پنهان و آشکار که حتی دولت از آن هم آگاهی ندارد. اما این بیچاره های که کشته میشوند از چنین رابطه جهنمی و شیطانی آگاهی ندارند، آنها از یک جانب پول میگردند تا شکم خانواده های خویش را سیر نمایند و از جانب دیگر بنام دفاع از دین و وطن و به آرزوی درآغوش کشیدن هور و پری در دنیای دیگر و اطلبانه انتظار شهادت را میکشند. به پاس همین خدمات و بخاطر خشنودی همین مظلومان و اغوای شان انگلیس بزرگترین مسجد را در اروپا اعمار کرد. چون تاریخ این متاع تیر نمیشود و مود آن هم، زیرا مطابق به بازار رنگ داده میشود و عرضه میگردد. خلاصه در کل این مهم نیست که کی چه را میپرستند آنکه در هندوستان الات تناسلی مرد را پرستش میکند و یا گاو را مقدس میداند و یا آنهایکه به فرقه ها و مذاهب مختلف اسلامی عقیده دارند و یا به کلیسا و اتشکده میروند. فقط با احترام گذاشتن به این باورها و معتقدات است که یکی از مفردات اعلامیه حقوق بشر را که میگوید «انسان تا وقتی آزاد است که به عقاید دیگران حرمت داشته باشد» مراعات کردیم. گذشته از این خبر بسیار جالب در این روزها در مطبوعات پخش گردیده اینست که حکومت هالند بعد از پخش فلم «فتنه» به منظور جلوگیری از

آشوب و ترور به ابتکار بی سابقه دست زده. تا خردمندانہ جلو اسلام سطیزه جو را بگیرند. به همین خاطر قرار است به تاریخ ۶می اولین مسجد بنام مسجد جوانان در شهر امستردام افتتاح گردد. این عبادت گاه در نوع خود اولین مسجد خواهد بود که در آن مسلمان و غیر مسلمان حضور مییابند و همچنان اولین مسجد خواهد بود که زن و مرد میتواند یکجا به عبادت پردازند. در حقیقت یک مرکز گفتمان و یک راه معقول برای اصلاح جوانان احساساتی و بی خبر از دین از طریق راه اندازی بحث های منطقی خواهد بود. حرف مشهور هالندی ها است که میگویند از اشتباه است که آموخته میشود. متأسفانه ما از چنین بصیرت محروم هستیم و او تومات به توهین یکدیگر میپردازیم، طرف را ملامت و خود را سلامت می سازیم. علت این امر باور نداشتن به خود و علاقه به خراب کاری و نبود اعتقاد به عقل است. بدین معنی وقتی پی میبریم که در جای اشتباه کردیم مثلاً افراط کردن در تبلیغ و ترویج اندیشه های مکاتب مختلف چپی و غیر اسلامی که این خود فاصله گرفتن از توده ها بود و یا شکست خوردیم در صدد آن میشویم تا آن را فراموش کنیم و به زعم خویش از آرشیف اذهان عامه آنرا پاک کنیم و فکر میکنیم که پاک شده و مانند کبک زری سر خود را در ریگ فرو میبریم و در حالیکه متباقی تنه در بیرون است فکر میکنیم سترو اخفا شدیم، و یا در اروپا و آمریکا لنگر انداخته و از روی این جوامع در مورد افغانستان حکم صادر نمود. ممکن عمق این مسله در عدم درک ما از تاریخ باشد، که گویا میشود گذشته را فراموش کرد. در حالیکه گذشته «من» و «تو» و «ما» و «شما» در نا خود آگاه جمعی و فردی حضور دارد. ولی در برخی موارد از ترس عیان شدن آن که شاید منافع کنونی ما را تخریب و زیان مند بسازد فراموش کاری را به عنوان مکانیسم دفاعی خود انتخاب میکنیم. که گویا من خبر ندارم... وقتی به مسایل و علل شکست میرسیم فقط میگوییم که سقوط حاکمیت ما و به این بسنده میشویم ولی جرئت آن را نداریم که بگوییم که کی آن حاکمیت را سقوط داد به جای بحث منطقی پیرامون مسئله و علل آن مطلب را قسمی وانمود میساریم که گویا عوامل «نامرئی» و «ارواح خبیثه» در آن نقش داشته و یا همه چیز را به گردن جنگ سرد و شیر گرم انداخت و ما به حیث انسانها متفکر هیچگونه تاثیر در آن نداشتیم و...

ببینید پیدا کردن مقصر در تاریخ مان چندان حایز اهمیت نیست که عبرت گرفتن از اشتباهات مقصرین. وقتیکه اشتباه برای پند گرفتن معین شده باشد کافی است. انتباه بزرگ این خواهد بود که مردم را در امور جامعه شرکت دهیم و همگان را به مثابه شهروند در افتخار پیشرفت و پسرفت آن شریک بسازیم. این مسئله زمان محقق میگردد که به عقاید مذهبی، سیاسی مردم حرمت گذاشته شود، نه آنکه آنرا اوباشگرانه ناسزا و دشنام فرستاد و احساساتی بر خورد کرد. زیرا راه روشنگری از این کوچه دشنام بازیها نمی گذرد بر خلاف فقرا را برمی انگیزد. حرف کوتاه اینکه بنیاد گرائی نتیجه خود به خودی باور های مردمان مورد بحث نیست. بلکه ثمره فعالیت هدفمندانہ مافیای نفت و هیروئین در سطح جهانی است که البته تاریک اندیشان حاضر به فرمانبرداری شان هستند و بدون کم و کاست

تا حدودی مسئولیت این اوضاع به دوش چپیها نیز است که نه فهمیدند چطور با این مشکلات صف  
آرائی متناسب با سطح فهم و درک مردم، ایجابات و نزاکت جامعه کرد.